



# استعمار، شرق‌شناسی و باستان‌شناسی

روایتی از زایش رویکردی ماده‌گرایانه به گذشته

وحیدعسکر پورا



## پیش‌زمینه

هوسرل (1969)، نظام زبان‌شناسی فردیناند دوسوسور (1۳۷۸)، نظام روانشناسی و روانکاوی فروید (1950، Freud)، و شاگرد او یونگ (۱۳۷۷) که پژوهش‌های بسیاری را در زمینه‌ی لایه‌های آگاهی انسان و اعماق آن صورت دادند، شکل‌گیری مفهوم زندگی و جستجو برای یافتن منشأ و سرچشمه‌ی آن در زیست‌شناسی، جستجو برای یافتن منشأ انسان‌ها در انسان‌شناسی جسمانی و جستجو برای یافتن منشأ فرهنگ‌های متمایز انسانی در انسان‌شناسی فرهنگی از جمله‌ی نمونه‌های بنیادینی است که نگرش «منشأ‌گرایانه» را در نظام دانشگاهی مدرن مغرب‌زمین نمایان و جلوه‌گر می‌سازد.

## زایش آرکئولوژی

درست در میانه‌ی همین شرایط بود که عتیقه‌گرایی و عتیقه‌جویی (Antiquity) جای خود را به «باستان‌شناسی» یا «آرکئولوژی» داد. آرکئولوژی از دو واژهٔ گران‌سنگ «آرکه» (همان آرخه، عرشه، عرش، ارگ و اریکه) و «لوگوس» تشکیل شده است. در دوره‌ی مدرن، این واژه نیز چون بسیاری از واژه‌های غنی هلنیستی برای نامیدن رویکردهای نوین دانشگاهی دچار فروگاهی شده و صرفاً به رویکردی اطلاق شد که گذشته‌های انسان‌ها را از طریق بقایا و آثار مادی و ملموس آن‌ها جستجو می‌کند (ملاصالحی، ۱۳۸۲). باستان‌شناسی ترجمهٔ واژه آرکئولوژی است. آرکه یا آرشه یا همان ارک و عرش و عرشه‌ی خودمان؛ واژه‌ای به‌غایت پیچیده و چند بعدی است. معنای متعدد آن عبارتند: از علت‌غایی، علت فاعلی، علت زمانی، علت مکانی، منشأ، سرچشمه و آنچه از پیش بوده، خداوند بر عرش تکیه‌زده یعنی همین! آرخه‌ها ساکنان طبقه‌ی چهارم نظام افلاطونی نیز هستند - عالم مثال. آرخه‌ها اصل و اصلیند. و آرکئولوژی یعنی آنچه اصل و اصل است. بی‌علت نیست که رویکرد دانشگاهی آرکئولوژی در اوج پیچیدگی‌های فرهنگ انسانی و دوران بلوغ آن پس‌ای به‌عرضه وجود می‌گذارد. آرخه همه چیز است. چون ریشه‌ی درخت همه گیاه که درختی اساطیری است. منشیت و اولیت زمانی تنها یکی از چند معنا و محتوای این مفهوم است. بنابراین آرکئولوژی صرفاً معطوف به گذشته و اصلیت زمانی نیست. آرکئولوژی علاوه بر اصلیت زمانی، بر اصلیت مکانی، فاعلی، غایی و جوهری نیز دلالت دارد. آرکئولوژی از این رو نه عتیقه‌شناسی است و نه مطالعهٔ مواد موزه‌ها.

و آرکئولوژی درست آن هنگام پدیدار شد که فرهنگ انسانی غرب به‌غایت، اصالت را به انسان حواله کرد و همین امر او را از خانه و سکنی‌گزینی در آن راند و دچار نوعی بیماری نوین، به نام نهیلیسم ساخت. انسان وقتی اصالت یابد و در عین حال تمام و کمال اسیر تقدیری باشد که خود آن را ننگاشته، لاجرم دچار چنین بیماری می‌شود. آرکئولوژی در عصر مدرن، زاده می‌شود. عطش فرار از این بیماری انسان را برآن می‌دارد تا دیوانه‌وار به جستجوی اصل و منشأ همه چیز بپردازد؛ از اصالت انسانی خود گرفته - زیستی و فرهنگی - تا اصالت زندگی، جهان، موجودات، اقتصاد، مدنیت، زبان و ... و عصر مدرن، به درستی عصر جستجوی اصالت‌ها توسط انسانی است که اکنون قبای اصالت به تن کرده؛ قبایی که برایش بسی گشاد است!

نخستین کاربردی که باستان‌شناسی و مطالعات مربوط به آن داشت، مشروعیت‌بخشی به دولت‌های ملی نوین اروپا بود که

همه چیز از هنگامی آغاز شد که کشتی کریستف کلمپ بادبان‌ها را برافراشت، لنگرها را کشید و عازم «هند» شد. او از فرهنگی بر می‌خاست که ریشه در شخصیت‌هایی چون «لئوناردو داوینچی» دارد (برونوفسکی و مازلیش، ۱۳۷۹)؛ هنرمند، مخترع، معمار، محقق، و در مجموع، آن‌که کتاب مقدس را کنار گذاشت تا روایت‌های قابل مشاهده‌ی طبیعت را تفریر کند (Thomas, 2004). انقلاب کپرنیکی گونه‌ای نگرش آفاقی را جایگزین نگرشی انفسی کرد و زمینه را برای تماشگری آفاقی انسان فراهم (Foucault, 1969). ذهن تحلیلی و ریاضی انسان «خردورز» پس از رنسانس به مرکز عالم تبدیل شد؛ اما نه مرکزی که حقیقت را دریافت می‌کند، که کانون ایجاد و خلق واقعیت‌هایی که حقایق را آشکار می‌سازند (Descartes, 1968). فضای موجود در عصر رنسانس اما چنان ایجاب می‌کرد که همه‌ی پدیده‌ها در زنجیره‌ای به هم پیوسته قرار دارند و واژه‌ها و چیزها در هم پیوسته و هر یک آشکارسازنده‌ی دیگری است (Foucault, 1969). در این دوره است که نخبگانی که از بطن نظام اجتماعی تجارت‌پیشه و سرمایه‌دار کرانه‌های مدیترانه و به‌خصوص ایتالیا سر برآوردند، همچون لئوناردو داوینچی، به نوعی همه فن حریف محسوب می‌شدند. هنرمندان، در سایه تجارت پیشگان هنردوست اقدام به بیرون کشیدن بقایای باستانی از دل خاک کردند و از یک سو، قصر تجار را آراستند و از دیگر سو الگوهای را برای نظر و عمل برای خود دست و پا کردند. مجموعه‌داران نیز درون دستگاه سرمایه‌داران جایی برای خود یافتند و به تفریر کتاب مقدس طبیعت، البته با دیدی آفاقی پرداختند. «کابینت»ها محصول همین دوره‌ی «هنشینی» اند؛ اتاق‌هایی که آکنده‌اند از انواع گیاهان مختلف، جانوران و حشرات متفاوت و آثار و بقایای باستانی که از نقاط مختلف دنیا و به وسیله‌ی تماشگران پرتغالی، ایتالیایی، اسپانیایی و هلندی که به سرزمین‌های ناشناخته سفر می‌کردند، گردآوری شده بودند، در کنار هم جای گرفته بودند.

رفته‌رفته و با انباشته‌شدن شواهد و پدیده‌های مختلف و گونه‌گون از همه‌ی نقاط شناخته‌شده‌ی کره‌ی خاکی در کنار هم، لزوم طبقه‌بندی، گونه‌شناسی و تشخیص تفاوت‌ها و شباهت‌های موجود میان آن پدیدارها نمایان شد. قرون هفدهم و هجدهم میلادی بود که نطفه‌ی رویکردهای دانشگاهی تخصصی پدیدار شد و روش‌های تحلیلی در مطالعه و نظر به پدیدارها جای خود را در مجامع دانشگاهی گشود. رویکردهایی چون جغرافیا، زیست‌شناسی، ریاضیات، فیزیک و شیمی و ستاره‌شناسی ریشه در همین دوره دارند. اشخاصی نیز در قامت عتیقه‌جویان به شیوه‌ای تخصصی شروع به گردآوری آثار و بقایای گذشتگان کرده و مجموعه‌های تخصصی خویش را دست و پا کردند.

لنگر انداختن کشتی‌های غربی در سواحل اقصی نقاط جهان، و رویارویی نظامیان، مبلغان مسیحی و دانشمندان غربی با مردمان بومی و اقوام غیرغربی ساکن در آن سرزمین‌ها به شکوفایی و رونق مردم‌شناسی یاری رسانید. «شاخه‌ی زرین»، کتاب مقدس غربیان مدرن در همین زمان‌ها منتشر شد (فریزر، ۱۳۸۳). در آستانه‌ی ورود به دوره‌ی مدرن، هنگامی که کانت و هگل مبانی انسانیتی نوین را پی می‌ریختند، نگاه به عمق و ژرفنا جای خود را در نظام دانشگاهی نوین غرب گشود. موضوع همه‌ی رویکردهای علمی را در این دوره حرکت از سطح به اعماق تشکیل داد (Thomas, 2004). نظام پدیدارشناسی معرفت‌شناختی ادموند

## دو نگاه

هنرمندان، در سایه تجارت پیشگان هنردوست اقدام به بیرون کشیدن بقایای باستانی از دل خاک کردند و از یک سو قصر تجار را آراستند و از دیگر سو، الگوهای را برای نظر و عمل برای خود دست و پا کردند. مجموعه‌داران نیز درون دستگاه سرمایه‌داران جایی برای خود یافتند و به تفریر کتاب مقدس طبیعت، البته با دیدی آفاقی پرداختند



با پس زدن نظام فئودالی و پادشاهی‌های وابسته به کلیساهای کاتولیک سربرآورده بودند. در آستانه و آغاز قرن نوزدهم دولت‌های ملی نوپا با تأسیس و حمایت از موزه‌ها و گنجینه‌های اشیا و یادمان‌های باستانی، این مکان‌ها را به ابزارهایی برای گونه‌ای ملیت‌گرایی تبدیل کردند که هدف محوری آن ساخت و ایجاد هویت و مشروعیت برای آن دولت‌ها بود (تاریخچه اندیشه باستان‌شناسی). دولت‌هایی چون دانمارک، سوئد و بریتانیا از این موزه‌ها حمایت و پشتیبانی مالی به عمل آورده و آن‌ها نیز با دست زدن به کاوش‌های باستان‌شناختی در جای‌جای مرزهای سرزمین خویش اشیا و یادمان‌های باستانی چشم‌نواز را از دل خاک بیرون کشیده و آن‌ها را مبتنی بر اصول علمی تحلیلی درون موزه‌ها طبقه‌بندی کرده و به عنوان اموال بنیادین آن دولت‌ها مورد مراقبت و تیمار قرار می‌دادند.

### بنیان‌های باستان‌شناسی؛ ماتریالیسم تاریخی و تاریخ فرهنگ

پیدایش پدیده‌ی «تاریخ‌گرایی» در غرب مدرن دریچه‌ای را گشود که ضرورتاً پیدایش باستان‌شناسی را موجب شد. تاریخ‌گرایی در عمل پیوستگی رویدادهای انسانی را در بستر زمان منهدم و واژگون می‌سازد و از گسست‌های تاریخی سخن می‌گوید. تاریخ در تاریخ‌گرایی امری ذهنی است و الزاماً تفسیری که اذهان معاصر از رویدادهای پیشین عرضه می‌دارند (Shanks, 1992). تصویری که در اندیشه تاریخ‌گرایانه از گذشته رسم می‌شود مهر گونه‌ای «ماده‌گرایی تاریخی» بر پیشانی دارد (Ben-jamin, 2008). هر لحظه احتمال دارد که چون نقشی بر شن‌های ساحل محو شده و از میان برود. تصاویر گذشته در تاریخ‌گرایی متکثر و ماده‌گرایانه‌اند. می‌توانند جایگزین تصاویری دیگر شوند. تاریخ‌گرایان گسستگی را امری ذاتی در روایت رویدادهای پیشین می‌دانند. این روایت‌ها، بسته به آن‌که چه کسی و در چه بستری گذشته را تقریر می‌کند متفاوت هستند.

گفته‌شد که یکی از پیامدهای تاریخ‌گرایی همانا ماده‌گرایی تاریخی است. ماده‌گرایی تاریخی با اندیشه‌ی مارکسیستی، به ویژه توسط انگلس بسط و گسترش یافت. در این رویکرد، شرایط مادی زندگی و مطالعه‌ی آن‌ها برای دست‌یابی به شناختی متن در باب انسان تقدم می‌یابند و پیشرفت تعارض‌ها میان طبقات اجتماعی چارچوب اصلی تحلیل رفتارها و زندگی انسانی را تشکیل می‌دهد (Patterson, 2003). ماده‌گرایی تاریخی وجود عنصر فهرمانی را در تاریخ انکار می‌کند. برای پیرو این مکتب، تاریخ بخشی از یک سازه است که در خلا شکل نمی‌گیرد، که تجسم دوره، زندگی یا اثری خاص است. ماده‌گرای تاریخی دوره‌های تاریخی را مبتنی بر تداوم مشهود و ملموس آن‌ها و آثار و بقایای برجای مانده از آن‌ها مشخص و متمایز می‌کند (Benjamin, 2008). واقعیت این است که گذشته برای ماده‌گرای تاریخی پدیده‌ای تمام و پشت‌سر گذاشته شده است. ماده‌گرای تاریخی به دنبال مفهوم کلی در تاریخ و سیر آن نیست. اساساً برای او حقیقتی که بتوان از دل وقایع متکثر تاریخی بیرون کشید ممکن نیست و تحقق نمی‌یابد. او بر شواهد قابل مشاهده پرتو می‌افکند تا تجربه‌ای خاص را از گذشته در اختیار گذارد؛ تجربه‌ای که امکان زوالش وجود دارد و می‌تواند به گونه‌ای دیگر خود را نمایان سازد. از آن‌جا که او به دنبال درک و فهم «پس از زندگی» پدیده‌هاست، با اموری مرده و بی‌جان مواجه است، اموری که

فراموش شده و در زندگی امروزی نقشی فعال بر عهده ندارند. همه‌ی پدیده‌های تاریخی برای او در حکم چنین اموری هستند. او به حقیقت مسیح اعتقادی ندارد، به دنبال جسد و مقبره‌ی او می‌گردد و در مجموع، شاهده‌ی ملموس که واقعیت چنین شخصی را محقق سازد.

فرهنگ در مکتب ماده‌گرایی تاریخی مادیت می‌یابد. تاریخ فرهنگ نیز از بطن این مکتب برون می‌آید. پژوهش‌گران تاریخ فرهنگ در پی به سطح کشاندن محتویات فرهنگی و حاضرکردن آن‌ها در لباسی مادی و ملموس هستند (Benjamin, 2008). تاریخ فرهنگ برای ماده‌گرای فرهنگی به معنای تاریخ شواهدی است که از رفتارهای فرهنگی انسان‌ها برجای مانده است.

در این جاست که سلسله‌ی حلقه‌های زنجیره‌ی مورد نظر کامل می‌شود؛ باستان‌شناسی به میان می‌آید. رویکرد باستان‌شناسی در شکل و شمایل دانشگاهی خویش با تاریخ فرهنگ آغاز شد و از این رو در بستر ماده‌گرایی تاریخی رویداد (Wylie, 2002). مطالعه‌ی فرهنگ‌های گذشته به گونه‌ای علم تاریخ حواله داده شد که موضوعش را مجموعه‌ای از اشیا، رفتارها و آداب و رسوم و خصوصیت‌هایی طبقه‌بندی شده تشکیل می‌داد که بود گذشته‌ها را به تار اکنون می‌تید. نیازی نیست پدیده‌ای تاریخی را که از قلمرو واقعیت بیرون رفته ارزشمند قلمداد کرد. باستان‌شناسی چنین رویکردی است. فرهنگی که باستان‌شناسان پیرو تاریخ فرهنگ مطالعه می‌کنند، بسته‌ای از ویژگی‌های مادی و ملموسی است که می‌توان از دل خاک بیرون کشید (Orser & Patterson, 2004).

در دل رویکرد باستان‌شناسی پارادیمی دیگر نیز رشد کرد که گرچه نگاه ماده‌گرایانه خویش را حفظ کرده بود، نگرش مردم‌شناسی را جایگزین تاریخ کرد. از نظر این باستان‌شناسان

به قدری شگفت انگیز و به چشم غریبان تازه وارد چشم‌نواز آمد که ناگزیر در طرح هگلی تاریخ جهان «گهواره‌ی تمدن» خویش را در این مناطق طرح‌ریزی کردند. از این رو آباد کردن خاورمیانه برای تازه‌واردان اهمیت بسیاری یافت؛ گهواره‌ی تمدنی که البته بوی نفت هم می‌داد!

بدین ترتیب باستان‌شناسی و در کل مردم‌شناسی در خاورمیانه از همان بدو زایش با استعمار گره خورده است (Nielsen & Hylland, 2001; Rizvi & Liebmann, 2008). همان‌طور که یکی از بنیانگذاران اندیشه‌ی پسااستعمارگرایی، ادوارد سعید نیز بارها اشاره می‌کند، شرق‌شناسی در واقع شناخت آن دیگری عقب مانده‌ای است که در جریان تکامل فرهنگی درجا زده است (۱۳۸۶). نخستین باستان‌شناسانی که در بین‌النهرین (عراق امروزی) سرگرم کار شدند، در واقع نظامی بودند. در ایران نیز ابتدا مراکز مهم حفاری نفت بود که از لحاظ باستان‌شناسی مورد توجه تازه‌واردان قرار گرفت؛ یعنی خوزستان، آثار و اشیایی که از محوطه‌های باستانی خاورمیانه و به دست کارگران بومی بیرون کشیده می‌شد، با ولعی خاص موزه‌های پر زرق و برق اروپا را می‌آراست و پازل «تاریخ جهانی» را تکمیل می‌کرد که قرار بود مسیر انسان را چنان ترسیم کند که غرب مدرن در رأس آن جای گیرد. به عبارت دیگر، شرق‌شناسی گونه‌ای «دیگر» شناسی بود که استعمار سرزمین‌های غیرغربی آن را دامن می‌زد. شاه‌کلید ورود تازه‌واردان به این سرزمین‌ها نیز موارث فرهنگی و سندسازی برای هویت بود. تازه‌واردان با انگشت نهادن بر موارث فرهنگی سرزمین‌های خاورمیانه، و نامیدن آن به نام نامی «گهواره‌ی تمدن» خویش، حق مالکیت خود را بر آن مناطق جغرافیایی اعلام می‌داشتند. در این میان باستان‌شناسی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود. بسیاری از تفاسیری که در مورد یادمان‌های باستانی خاورمیانه بیان و پیشنهاد شده، دقیقاً در بستر شرق‌شناسی رویده است. با این حال، چنان‌که به اشاره گذشت، این شرق‌شناسی در واقع شناخت خود غربی در آینه‌ی دیگری بوده است، نه برقراری تعاملی دوجانبه با خود دیگری.

#### ◀ باستان‌شناسی و پیدایش ملی‌گرایی (ناسیونالیسم) افراطی در خاورمیانه

گفته شد که ماجراجویان غربی در قرون هجده و نوزده لنگرهای خود را در نواحی مختلفی از جهان انداختند. اما به طور کل دو گونه مقصد متفاوت را می‌توان از هم تفکیک کرد. بعضی از سرزمین‌های مقصد، مثل آمریکا و اقیانوسیه، مردمان بومی و محلی شکارچی و گردآورنده‌ای را شامل می‌شد که بی‌آنکه حتی روستایی، ثابت داشته باشند به زندگی خویش ادامه می‌دادند و کمترین اثر و ردپا را روی زمین مکان زندگی خویش برجای می‌گذاشتند. بعضی دیگر از این سرزمین‌ها اما پیچیده‌تر بودند و مواجهه‌ی ماجراجویان با آن‌ها دشوارتر بود؛ مانند مناطق خاورمیانه، با تمدن‌های چشم‌گیر و باستانی آن‌ها. گرچه تمدن‌های با عظمت خاورمیانه هم‌زمان با ورود غربی‌ها جز در میان ویرانه‌ها و اتلال نبودند، مردمی که در این نواحی زندگی می‌کردند در درون خویش میراث‌دار اندیشه‌ها و فرهنگ‌های بزرگ و باستانی بودند. نحوه‌ی مواجهه‌ی ماجراجویان غربی با این دو مقصد مختلف متفاوت بود. اگر آن‌ها بومیان جزایر دور افتاده‌ی اقیانوسیه (بخوانید وحشیان) را به اجبار مهار و گاهی متقرض کردند، ایرانیان و مصریان را با گونه‌ای باستان‌گرایی آشنا و خود

اثر فرهنگی در کنار زبان منبعی دیگر را برای کسب اطلاعاتی درباب رفتار و شیوه‌ی زندگی انسان‌ها در اختیار می‌گذارد. با این حال آنچه ورای این تقسیم‌بندی‌های تخصصی مهم است، شالوده‌ایست که باستان‌شناسی در بستر آن قد علم کرده است. باستان‌شناسی در مجموع فناوری، جمعیت‌شناسی و بوم‌شناسی را ارکان اساسی زندگی انسانی دانسته و مطالعات خود را بر بنیان این چارچوب‌ها بنا می‌کند (Patterson, 2007). در جای دیگر به این نکته اشاره داشته‌ام که چگونه مکاتب مختلف درون باستان‌شناسی از جهت‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی فراعلمی اثر پذیرفته‌اند (عسکرپور، ۱۳۸۶).

#### ◀ خود-دیگری؛ بیگانه‌ی پستی که باید شناخت!

از هنگامی که غریبان با مردمان بومی غیر غربی مواجه شدند، ذهنیات و دیدگاه‌های مختلف و متفاوتی را درباره‌ی آن‌ها پروراندند. ژان ژاک روسو در سیمای آن‌ها «نجابت و وارستگی اصیل انسانی» دیده و «وحشی‌های خوب» نامیدشان (۱۳۴۱). در مقابل، نظریه‌پردازان مردم‌شناسی نوین، چون «تایلر» (1920) و «مورگان» (1877) آن‌ها را درجات پست‌تر و «عقب مانده»تر انسان دانستند که نتوانسته‌اند چون غریبان فرآیند پیشرفت و تکامل انسانی را طی کرده و هر یک در مرحله‌ای خاص درجا زده‌اند. بومیان سرزمین‌های آمریکای شمالی، آفریقا و اقیانوسیه، چه در نگاه روسو و چه مردم‌شناسان قرن نوزدهم، نخستین درجات انسانیت بودند که به دلایل مختلف، از جمله ناتوانی‌ها و ضعف‌های روحی و ذهنی، نتوانسته بودند جریان‌های پیشرفت و تکامل را طی کرده و از این رو «عقب مانده» محسوب می‌شوند (Andreu-diaz, 2007). با این حال رابطه‌ی غرب مدرن با سرزمین‌های دارای تمدن‌های باستانی به گونه‌ای دیگر رقم خورد. هگل سرچشمه‌ی «گایست» خود را یکی از کهن‌ترین تمدن‌های مشرق زمین یعنی چین باستان دانست (۱۳۷۹). از آن‌جا نیز به هند و سپس ایران عصر هخامنشی گام برداشت و با یونان در غرب متمرکز شد. با ورود شرکت‌های تجاری، نظامیان و رهبران مسیحی به خاورمیانه، به ویژه سرزمین‌های بین‌النهرین، یادمان‌ها و آثار باستانی این مناطق یکی پس از دیگری از زیر خاک به در آمد. موارث فرهنگی این مناطق



## پی‌سی‌نوشت

۱- دانشجوی مقطع دکترای تخصصی در رشته باستان‌شناسی دانشگاه تهران: vahaskarpour@ir.ac.ut



## ارجاعات

برونوفسکی، ج. و ب. مازلیش (۲۰۰۴). سنت روشنفکری در غرب، از لئوناردو تا هگل. ترجمه لیلیا سزاکار (۱۳۸۳). تهران: نشر آگه.

دو سوسور، فردینان (۱۹۵۹). دوره زبانشناسی عمومی. ترجمه کورش صفوی (۱۳۷۸). تهران: انتشارات هرمس.

روسو، ژان ژاک (۱۹۴۳). قرارداد اجتماعی. ترجمه بی‌غلام حسین زیرک‌نژاد (۱۳۴۴). تهران: شرکت سهامی چهر.

سعید، ادوارد (۱۹۷۹). شرق‌شناسی. ترجمه لطفعلی خنجی (۱۳۸۶). تهران: امیرکبیر.

عسکرپور، وحید (۱۳۸۶). سیاست باستان‌شناسی: از روایت گذشته تا اثربخشی اجتماعی. مجله باستان‌شناسی، دوره جدید، سال دوم، شماره چهار، انتشار خرداد ۱۳۸۷.

فریزر، جیمز جرج (۱۹۷۱). شاخه زربین؛ پژوهشی در جادو و دین. ترجمه کاظم فیروزمند (۱۳۸۳). تهران: نشر آگه.

هگل، ولفگانگ. عقل در تاریخ. ترجمه حمید عنایت (۱۳۷۹). تهران: شفیعی.

ملاصالحی، حکمت ا. (۱۳۸۲). درآمدی بر معرفت‌شناسی باستان‌شناسی. تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

یونگ، کارل گوستاو (۱۹۱۵). انسان و سمبل‌هایش. ترجمه محمود سلطانی (۱۳۷۰). تهران: جامی.

Benjamin, Walter. 2008. The work of art in the age of its technological reproducibility and other writings on media. Harvard university press.

Descartes, R. 1968. Discourse in method and other writings. Penguin books.

Diaz-Andreu, Margarita. 2007. A world history of nineteenth-century archaeology: Nationalism, colonialism and the past. Oxford university press.

Foucault, Michel. 1969. The archaeology of knowledge. Routledge.

Freud, S. 1950. Totem and Taboo: some points of agreement between the moral lives of savages and neurotics. Routledge.

Goode, James F. 2007. Negotiating for the past. University of Texas press.

Husserl, E. 1969. Ideas: General introduction to pure phenomenology. Allen & Unwin.

Hylland Eriksen, T. & F. Sivert Nielsen. 2001. A history of anthropology. Pluto press.

Liebermann, M. & U. Z. Rizvi. 2008. Archaeology and the postcolonial critique. Altamira press.

Morgan, L. H. 1877. Ancient society, MacMillan & Company.

Patterson, T. C. 2003. Marx's Ghost. Berg.

Patterson, T. C. 2007. Social archaeology and Marxist social thought. In: Lynn Meskell (ed.) A companion to social archaeology, Blackwell.

Patterson T. C. & C. E. Orser Jr. 2004. Foundations of social archaeology: Selected writings of V. Gordon Childe. Berg.

Shanks, M. 1992. Experiencing the past: on the character of archaeology. Routledge.

Thomas, J. 2004. Archaeology and modernity. Routledge.

Tylor, E. B. 1920. Primitive culture. John Murray.

Wylie, A. 2002. Thinking from things: Essays in the philosophy of archaeology. University of California press.

را منجی «بازگشت به خویشتن» مردمان این مناطق معرفی کردند (Goode, 2007). تحمیل دولت‌های نوین از سوی غرب به مناطق اشیغالی این چینی، چون ایران، عراق و مصر، با ابزار باستان‌گرایی و ملی‌گرایی افراطی همراه شد و اگر رئیس مصر خود را برآمده از «دره‌ی پادشاهان» می‌خواند و رئیس عراق نیز اجداد خویش را در ویرانه کاخ‌هایی چون «خورس آباد» می‌جست، شاه ایران نیز «تخت جمشید» را جشن‌گاه یادبود اجداد خویش می‌ساخت.

این‌گونه باستان‌گرایی با هدف مدرن‌سازی (بخوانید غربی‌سازی) سرزمین‌های خاورمیانه تبلیغ می‌شد. توضیح این موضوع ساده است؛ شما در سرزمینی زندگی می‌کنید که اجدادتان تخت‌جمشیدها ساخته و بر نیمی از جهان حکومت کرده‌اند، چگونه است که خود از جریان پیشرفت فرهنگ و تمدن که در مغرب‌زمین مشاهده می‌شود عقب مانده‌اید؟ ناصرالدین شاه شکوه غرب را دید و شیفته‌ی سفر به آن دیار شد و در این راه از سرمایه‌های ملی نیز مایه گذاشت. اما شاهان پهلوی با غرور ناشی از همان باستان‌گرایی و ملی‌گرایی پیش‌گفته که خود تلقینی از جانب شرق‌شناسان بود کوشیدند تا غرب مدرن را در ایران پیاده کنند. چنان که مشاهده می‌شود، مقایسه‌ی این دو نگاه است که اثرات باستان‌گرایی را به بهترین شکل نشان می‌دهد. در این باستان‌گرایی است که استعمار، شرق‌شناسی و باستان‌شناسی به هم می‌آیند و چاشنی این ترکیب نیز آثار و اقلالی شکسته و خاموش و ویران است که موازین فرهنگی خوانده می‌شود.

## جمع‌بندی

در این نوشتار تلاش شد تا به شکلی فشرده و فهرست‌وار پیوندهای موجود میان استعمار، شرق‌شناسی و باستان‌شناسی بیان شود. زایش رویکرد باستان‌شناسی و از آن فراتر مردم‌شناسی تفاوت‌های آشکاری با دیگر رویکردهای علمی دارد. این دو رویکرد از همان ابتدا و ضرورتاً با نگاهی استعماری پای به عرصه‌ی وجود گذاشته‌اند. آنچه امروز پس‌استعمارگراها را به خود مشغول داشته این است که چطور می‌توان این نگرش را دگرگون ساخت و با مردمان غیرغربی جهان به گفتگویی دوجانبه نشست و از آن‌ها دریاب خوب‌زیستن آموخت؛ نه آن‌که دیگری پست قلمداد کردشان و جز بردگی انتظاری از آن‌ها نداشت (Liebermann & Rizvi, 2008). باستان‌شناسی و مردم‌شناسی، اگر این نگاه را بتوان از آن‌ها گرفت، قابلیت‌های بی‌شماری برای همدل ساختن اقوام و مردمان مختلف جهان، در عین محترم شمردن تفاوت‌های موجود میان آن‌ها دارند. این دو رویکرد را اگر آن‌گونه که آموزه‌های مقدس الوهی بیان داشته‌اند، برای شناخت و ایجاد همدلی میان مردم جهان به کار بست، جایگاهی برتر در میان دیگر علوم انسانی خواهند داشت؛ زیرا در نهایت و رای تمام تفاوت‌های موجود میان انسان‌ها، پرده از شباهت‌هایی بر می‌دارند که میان سرزمین‌ها و فرهنگ‌های متفاوت و مختلف وجود دارد. به هر حال مهم این‌است که بنیان‌های شکل‌گیری باستان‌شناسی و مردم‌شناسی در مغرب‌زمین به درستی شناسایی شود. تنها در این صورت است که دانش‌پژوهان شرقی، به‌خصوص ایرانیان، به جای محاکات صرف چارچوب‌های نظری، موضوعات روش‌شناختی و حتی موضوعات پرسش‌هایی که از مغرب‌زمین می‌آید و عموماً، چنان که در پیش به اشاره بیان شد، صبغای غرب‌محور و استعماری دارند، می‌توان طرحی نو درافکند و ارزش‌های فرهنگی مردمان جهان را شناخت و ارزش‌های فرهنگی خویش را به آن‌ها شناساند.

## دو نگاه

پیدایش پدیده «تاریخ‌گرایی» در غرب مدرن در وجهی را گشود که ضرورتاً پیدایش باستان‌شناسی را موجب شد. تاریخ‌گرایی در عمل پیوستگی رویدادهای انسانی را در بستر زمان منهدم و واژگون می‌سازد و از گسست‌های تاریخی سخن می‌گوید